

حقیقت نه مجاز است

پاسخی به مقاله «گاه سودای حقیقت گه مجاز؛ نقدی بر کتاب کیمیا پرورده حرم مولانا»

● غلامرضا خاکی

اشاره

هر نقدی با هر محتوا و سبکی که بیان شود، دو پیامد مثبت برای نقدشونده دارد: الف) در صورت درست بودن نقد، خطایی آشکار می‌شود و وظیفه هر نقد شونده‌ای است که آن را بپذیرد و در جهت نشر حقیقت و بیان واقعیت به کار گیرد. این «باید» از آن روست که ضرورت دارد باور داشته باشیم، آن چه در این میان اصالت دارد، آشکار شدن حقیقت است، نه ارضای حس کامل بودن نقدشونده.

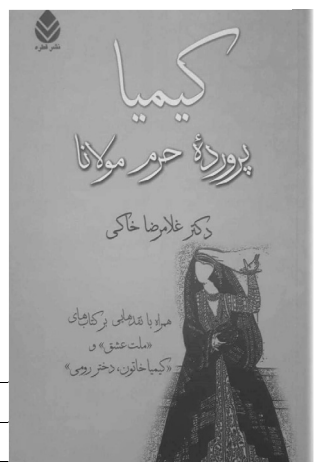
ب) در صورتی هم که نقد از نظر محتوا و لحن ناروا باشد، برای نقدشونده موقعیتی دوبعدی پیش می‌آید تا به روشنگری درباره موضوع بپردازد؛ به گونه‌ای منظور خود را به شیوه‌ای مؤثرتر بیان کند تا موجب دگرگمانی نشود و از سویی دیگر توان تحمل و برآشفته نشدن خود را بیازماید و بفهمد تا چه حد خودشیفته است؟

شمس در کانون تهاجم‌ها

گویا متأسفانه در دو دهه اخیر دیواری کوتاه‌تر از دیوار شمس تیریزی نیست. زمانه‌ای است که از هرسو اتهامی بر شمس وارد می‌شود و هرکسی به خود اجازه می‌دهد، بر او تازیانه‌ای بنوازد. رمان‌نویسان، همایش‌سازان، کلاس‌داران، روانپزشکان و روان‌شناسان، هنرمندان، شبه‌فلسوفان و فقیهان... هر یک به گونه‌ای بر تصویر و برداشت از او زخمی وارد می‌کنند. گویی شمس آن‌ها را از پس قرن‌ها می‌دیده که گفته‌است:

«آن شخص نقصان‌اندیش ورق خود بر خواند، ورق یار بر نمی‌خواند... در آن ورق او همه خطِ کژ مژ تاریکِ باطل با خود تصویری کرده و توهمی کرده چون بُتی خود تراشیده و بنده و درمانده او شده». (موحد، ۱۳۶۷: ۱۱۵)

شمس هم مثل همه یک «مافوق انسان» نیست، بلکه «انسانی مافوق» است. انسانی که



■ خاکی، غلامرضا (۱۳۹۸). کیمیا پرورده حرم مولانا.

تهران: قطره.

می‌تواند نقد شود، اما پرسش اساسی این است که چه کسی می‌تواند و چه چیزی از او را باید نقد کرد؟ وقتی یقین نیست که زندگانی او چگونه بوده و به راستی چه جمله‌ای از اوست و خطاب به چه کسی است... انصاف اخلاقی و احتیاط علمی حکم می‌کند که با «گویا» و «شاید» و «پرسش» و «تأمل»... در قلمرو داوری درباره پیر تبریز وارد شد و از داوری‌های قطعی و جزمی درباره او پرهیز کرد. چه خوش گفته مولانا که:

چون حجاب چشم دل شد چشم صورت لاجرم شمس تبریزی حجاب شمس تبریزی شد دست

نکته‌های نقادانه و پاسخ آن‌ها

پیش از هر چیزی از ناقد محترم و فصلنامه حاضر که کتاب کیمیا پرورده حرم مولانا را شایسته توجه دیده‌اند، سپاسگزارم و از ناقد محترم که زمان صرف کرده‌اند تا کاستی‌ها و نادرستی‌های کتاب مذکور را به تفسیر خود نشان دهند، بسیار قدردانی می‌کنم. در نقد مورد بحث (گاه سودای حقیقت گه مجاز) مطالب بسیاری هست که باتوجه به حوصله نشریه تنها به پاره‌ای از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. «پیش از آن (کیمیا پرورده حرم مولانا) در سال ۱۳۹۶ اعظم نادری نیز کاری مشابه را در بی‌من مرو ارائه کرده بودند. با این تفاوت که در آن‌جا نویسنده بدون ارجاع به تذکره‌ها و متکی بر مقالات شمس و نیز مکتوبات مولانا نگاهی منتقدانه به چهار کتاب کیمیاخاتون، کیمیا دختر رومی، ملت عشق و عارف جان سوخته دارد» (گلمرادی، ۱۳۹۸: ۵۳).

پاسخ:

برای روشن شدن نکته‌های مطرح شده چند سؤال مطرح می‌شود تا موضوع آشکار

گردد:

بر اساس چه سندی کتاب سرکار خانم نادری در سال ۱۳۹۶ منتشر شده است؟ آیا فیپای کتاب را دیده‌اند که مربوط به سال ۱۳۹۷ می‌باشد؟ آیا تاریخ توزیع کتاب مذکور را می‌دانند؟ و منظور ایشان از مشابه بودن این دو کتاب چیست؟ اگر در پیوست کتاب کیمیا ... چند برگه به نقد چند کتاب رمان پرداخته شده است، آیا آن کتاب، مشابه کتاب دیگری است که کلاً نقد کتاب‌های رمان است؟

- بنده کلیات مطالب کتاب کیمیا را در سال ۱۳۸۶ در وبلاگ شخصی خود به نام «لب بحر» و مقدمه کتاب دختر رومی، (منتشر شده در نشر ثالث) و همچنین جلسه مشارکت زنان در خانه هنرمندان، مصاحبه با روزنامه‌های «شرق» و «اعتماد» ... در همان سال منتشر کرده‌ام. (این مطالب با کمی جست‌وجو قابل بازیابی‌اند).

- افزون بر آن چه گفته شده، کتاب کیمیا در شکل نهایی بیش از یک سال در انتشارات هرمس در انتظار چاپ بود. در میزگردی هم که در «شهر کتاب» در هشتم مهر ۱۳۹۷ با حضور نویسنده محترم کتاب بی من مرو برگزار شد، هیچ کسی مدعی تقدم کتاب مذکور بر کیمیا نشد؟ حالا خانم گلمرادی چگونه این کشف را کرده‌اند، باید توضیح فرمایند. ناقد محترم فراموش کرده‌اند، مسأله من منابع اصلی است، نه آن چه دیگران در شرح احوال مولانا نوشته‌اند، مانند مرحوم زرین کوب.

۲. «اگرچه این اثر بسیار منسجم‌تر از کیمیا پرورده حرم مولانا است» (همان).

پاسخ:

ناقد محترم در ابتدای نقد خود هنوز عدم انسجام دو کتابی که مقایسه آن‌ها ناممکن است را نشان نداد، حکم صادر می‌کند. این کدامین منطق است که بدون برهان می‌توان استنتاج کرد؟

۳. «دیباچه که بیشتر می‌توان آن را یک مقدمه تلقی کرد...» (همان).

پاسخ:

بر مبنای سندی معتبر بفرمایند، فرق میان مقدمه و دیباچه چیست؟

۴. «قبل از «سخن آخر»... بخش «یادآوری» را در توضیح منابع اصلی کتاب و شیوه ارجاع به آن‌ها می‌آورد. ارجاعات با شماره اثر شناسایی می‌شوند، در حالی که حدود چهل صفحه کتاب را با این ارجاعات ناشناس پشت سر نهاده‌ایم. از این رو این «یادآوری» اندکی دیر هنگام است» (همان: ۵۴).

پاسخ:

معمولاً برای مطالبی که در مقدمه‌ها می‌آورند، ذکر منبع نمی‌شود و منبع‌دهی از متن اصلی آغاز می‌گردد. بنده چندین بار جای توضیح شیوه فرس‌دهی را جابه‌جا کردم که سرانجام در انتهای پیش‌نگاشت آمد. این نکته درست است که اگر محققى بخواهد منابع را

باید، ممکن است گیج شود. لذا در چاپ سوم کتاب که توسط نشر قطره پیش از انتشار نقد ایشان به بازار آمده است، این موضوع اصلاح شده است و بی گمان ناقد محترم آن را ملاحظه فرموده اند.

۵. «خاکی با تاسی به کتاب‌های دهه شصت و اوایل دهه هفتاد جز در مورد پنج اثر مذکور از ارجاع درون‌متنی پرهیز کرده است. بخش مجزایی به اسم فهرست منابع ندارد و همه این موارد را به صورت آمیزه‌ای از پی‌نوشت و منبع‌نویسی در قالب بیش از سیصد شماره در پایان کتاب آورده است. با درک این ضرورت که موارد قابل توجهی از این پی‌نوشت‌ها به ذکر حکایات مرتبط با متن کتاب اختصاص دارد و نویسندگان ناگزیر از بیان آن‌ها است، بهتر این بود که در پایان هر فصل ساماندهی می شدند تا ضمن آن که دسترسی خواننده به مرجع سخنان و اشارات متن تسهیل می‌شد، نویسندگان با مدیریت امر در دام تکرار بعضی پیوست‌ها نمی‌افتاد و برخی منبع‌شناسی‌های ضروری را از قلم نمی‌انداخت. توضیح این‌که در کتاب *کیمیا پرورده حرم مولانا* مآخذشناسی منابع اصلی کتاب مانند پنج اثر شماره‌گذاری شده، *کیمیای خاتون*، دختر رومی، ملت عشق، پله‌پله تا ملاقات خدا و موارد دیگر موجود نیست. در نتیجه امکان شناسایی منبع مورد استفاده نویسنده برای مخاطب وجود ندارد» (همان: ۵۴-۵۵).

پاسخ:

نخست آن‌که این کتاب پایان‌نامه نیست که بایسته باشد، از شیوه‌های رفرنس‌دهی که به دانشجویان تحمیل می‌گردد، مانند APA تبعیت کند. در ضمن چون مخاطبان این کتاب بیشتر خوانندگان عادی هستند، از روشی بهره گرفته شده است که متن کتاب آکنده از چند نام مشخص نشود. روش مذکور نیز ابداع حقیر نیست، بلکه شیوه‌ای نوظهور است که خواننده معمولی را نمی‌آزارد و در نگاه اول بدون نام نویسنده فقط با یک شماره به او می‌گوید منبع چیست. این روش مناسب کتاب‌هایی چون *کیمیا* است که با چند منبع اصلی و دست‌اول موضوعی را پیش می‌برد و از منابع دست‌دوم بهره نمی‌گیرد.

لذا با توجه به حجم یادداشت و حل شدن رفرنس‌دهی به شیوه گفته شده، دیگر نیاز به دو نظام آدرس‌دهی یکی برای یادداشت‌ها و یکی برای منابع نبود و آن چند رفرنس اصلی نیز با یادداشت‌ها ترکیب گردید تا آشفتگی ایجاد نشود. در ضمن ایشان را به بررسی این نکته دعوت می‌کنم که شیوه رفرنس‌دهی این معلم کوچک تحقیق را بررسی کنند و ببینند مربوط به چه دهه‌ای است!

۶. «از دو کتاب صد داستان در زندگی مولوی و نقد حال ما که ظاهراً دو اثر دیگر ایشان درباره شمس است نام می‌برد، اما نه تنها در منابع کتاب جای آن‌ها خالی است که در هیچ پایگاهی حتی کتابخانه ملی نشانی از آن‌ها یافت نمی‌شود» (همان: ۵۵).

پاسخ:

این نقد به جاست و از این جهت که ایشان به زحمت افتاده‌اند و کتاب را نیافته‌اند، پوزش می‌خواهم. راست آن است که به دلیل بدقولی ناشر کیمیا، بازبینی نهایی کتاب دچار پیچیدگی شد و کتاب نقد حال ما به چاپ نرسید که در حال حاضر در تدارک چاپ از سوی نشر دیگری هستیم. (البته این دو کتاب یکی هستند).

۷. «اگرچه نویسنده در این فصل (فصل اول کتاب، «شمس تبریزی که ای تو») موضوع

محوری کتاب، یعنی زندگی مشترک شمس و کیمیا، را به فراموشی می‌سپرد...» (همان).

پاسخ:

ناقد محترم باید توجه کنند، فصل‌های کتاب دارای یک ترتیب تاریخی است و از تولد شمس تا مرگ او را دربرمی‌گیرد و فصل اول با ورود به قونیه پایان می‌پذیرد. پس منطقاً نمی‌تواند، ماجرای ازدواج از نظر زمانی در این فصل مطرح شود و ازدواج او باید بعد از آمدن دوباره از دمشق به قونیه مطرح گردد.

۸. «نویسنده با بال و پر دادن به اظهارنظرهای منفی‌ای که در مقالات شمس درباره کیمیا دیده می‌شود، ویژگی‌هایی چون «عشوهر چموش»، «زیبای بد اخلاق» و «بیمار نافرمان» را در جایگاه عنوان‌های اصلی کتاب می‌نشانند و در مقابل، برخی از گزاره‌های مثبت در مورد کیمیا مانند «آن کیمیا نامی بهتر از همه» بود، به همه چیز، هم به جمال هم بد من نگفت، اما [زندگی‌ام با او] چیزی نشد. خدایش بیامرزاد» را به حاشیه می‌سپارد و تن به پذیرش بخشی دیگر از آن‌ها نمی‌دهد؛ او تجلی حق در هیبت کیمیا را که برگرفته از عبارت «من خواهان کیمیا نبودم و نبود الا خدا» در مقالات شمس است، مورد تشکیک قرار می‌دهد و ضمن آن که کیمیا را در آن حد نمی‌بیند که بتواند مظهر حق گردد، چشم بر تناقضات موجود در مقالات شمس می‌بندد و به بهانه این که شمسی که با انال‌حق گفتن حلاج مخالف بوده است، نمی‌تواند با تجلی حق در هیبت کیمیا موافق باشد، آن را رد می‌کند. غافل از آن که تاریخ عرفان مملو است از این نگاه تجلی‌گرایانه» (همان: ۵۶).

پاسخ:

در این نقد بوی نوعی گرایش فمینیستی به مشام می‌رسد؛ زیرا اولاً اگر جمله‌های مثبت درباره کیمیا را نمی‌آوردم، ایشان می‌توانستند مرا متهم به جانب‌داری از شمس کنند. ثانیاً کدام یک از صفت‌های به کیمیا داده شده، ساخته نگارنده است؟ ثالثاً زنی که بنابه گزارش شمس، آداب اولیه شریعت را نیز به جا نمی‌آورد، چگونه می‌تواند تجلی خدا باشد؟! آن تجلی خدا که ایشان در نظر دارند، عام است که در وحدت شهود مشاهده می‌گردد، اما اگر قابل به اثبات تجلی خاص هستند، آن‌گاه باید اثبات شود، آن موجود خاص که خدا در او ظهور کرده، قابلیت خاص دارد. حال زنی که آن‌گونه مورد اعتراض شمس است و کارشان شاید به جدایی هم کشیده شده باشد، منطقاً این سخن درباره او معنا ندارد.

درضمن این روایت نشان می‌دهد، شمس این نوع حرف‌ها را باور ندارد و این مطالب ساخته‌های مریدان بعدی است که در کتاب مناقب/عارفین مطرح شده تا برای پاره‌ای صوفیان ازجمله مولانا کرامات عجیبی اثبات کنند و هوس‌بازی صوفیان و مولویان بعدی را توجیه نمایند و نکته آخر آن که بنده در این باره حکمی نداده‌ام، بلکه با پرسش‌هایی در روایت، تردیدهایی ایجاد کرده‌ام که خواننده می‌تواند، تردیدهای مرا نپذیرد. آیا یک محقق حق ندارد در چیزی تردید کند؟

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۹. «اگرچه صاحب‌نظران معتقدند که تاریخ‌نویس با فرضیه حفره‌های تاریخی را پر می‌کند و رمان‌نویس با تخیل^۵، به‌زعم نگارنده خاکی به‌ویژه در این فصل در مواردی پا را از حد اختیارات تاریخ‌نویس فراتر می‌نهد و با مداخله تخیل خود به داستان‌پردازی رمان‌نویسان (که متهمان پرونده کتاب حاضر هستند)، نزدیک می‌شود... تنبیهات فیزیکی کیمیا توسط شمس را «برخورد فیزیکی ... که می‌تواند برخاسته از حس انجام وظیفه شمس بر پایه آیه ششم سوره تحریم باشد»، تلقی می‌کند. به‌زعم نگارنده این تحلیل و توجیه‌های نویسنده کتاب همان قدر خیالی، غیرقابل قبول و مشمئزکننده است که نسبت دادن قتل کیمیا به شمس توسط قدس و دیگران» (گلمرادی، ۱۳۹۸: ۵۷-۵۶).

پاسخ:

اولاً مگر من این حرکت را تأیید کرده‌ام که ایشان برآشفته‌اند؟ ثانیاً با این توضیح خواستم تبیین کنم، اگر چنین اتفاقی افتاده باشد و واکنش شمس در برابر حمله و تهاجم کیمیا نبوده باشد، رفتار شمس براساس تفسیر ظاهری و قرون وسطایی یک مسلمان از آیه قرآن بوده‌است. آیا این سخن من به‌معنای تأیید و تجویز کتک زدن زنان است؟ و آیا در چنین رابطه‌ای خدا در زن مضروب شمس جلوه‌گر می‌شود؟

۱۰. «باتوجه‌به این که کتاب در مورد شمس و کیمیا است، آوردن مرگ مولانا در این فصل محلی از اعراب ندارد» (همان: ۵۸).

پاسخ:

اگر ناقد محترم توجه کنند، بنده مرگ مولانا را توضیح نداده‌ام و موضوعیت شمس را تادم آخر در ذهن مولانا نشان داده‌ام. ایشان بهتر می‌دانند، اطلاعات درباره مرگ مولانا بسیار است که در این قسمت به آن‌ها هیچ اشاره‌ای نشده‌است.

۱۱. «علاءالدین پس از شمس و کیمیا مهرة اصلی در روایت‌های تاریخی این زندگی مشترک است و انتقال آن به بخش پیوست به حاشیه راندن این متن تلقی می‌شود» (همان).

پاسخ:

آیا علاءالدین در منابع اصلی هم شخصیت اصلی است یا در رمان‌ها این‌گونه شده‌است؟

درضمن آوردن یک فصل در سیر زندگی شمس پیوستگی مطلب را دچار گسست می‌کند، هرچند به اندازه کافی به علاءالدین پرداخته شده است. ناقد محترم با دید کشف توطئه من بر علیه کیمیا، حتی رعایت اصل انسجام در متن را هم به فراموشی سپرده‌اند که این گونه فرموده‌اند؟ و نکته آخر این که جمله‌های بنده در دفاع از شخصیت علاءالدین را یکسره نادیده گرفته‌اند.

۱۲. «محققان ما بیش از این که همت خود را صرف نقد اخلاقی و تاریخی رمان‌ها کنند، باید با تبیین مرز میان هنر و واقعیت و نیز باز کردن گره‌های کور و بحث برانگیز منابع تاریخی، خواننده را در شناخت صحیح ابعاد واقعی شخصیت این بزرگان فرهنگی یاری نمایند. باین وجود نگارنده در این نقد و نظر به خاطر پیوست اول و سوم که به سه رمان کیمیاخاتون، دختر رومی و ملت عشق پرداخته است، ناگزیر در حد ضرورت به حیطه رمان‌ها هم وارد می‌شود» (همان).

پاسخ:

اگر ناقد بزرگوار انصاف دهند، این کتاب در راستای توصیه مذکور ایشان است. به این دلیل آن نقدهای گذرا درباره رمان‌ها به صورت پیوست درآمده‌اند و در همین جا مرز میان کتاب کیمیا با دیگر کتاب‌های رمان آشکار است، اما مفروض نادرست ایشان اجازه دیدن این تفاوت‌ها را به ایشان نداده است.

۱۳. «نویسنده در کنار نقدهایی که به اندیشه و نظرگاه برخی پژوهشگران یا نویسندگان حوزه شمس و مولوی پژوهی وارد می‌کند، بعضاً با غلبه احساسات به نقد خود افراد نیز می‌پردازد و آنان را با ویژگی‌هایی چون سینه‌چاکان هالیوودی، کوتاه‌اندیش، ساده‌اندیش، خیری که در جانش تمنای عطش‌ناک تمجید و تحسین دارد، کسی که در عمرش یک روز روزه نگرفته است، دکان‌داران، کلاس‌داران و همایش‌سازان مخاطب قرار می‌دهد و نوشته‌هایشان را حاصل خیال‌ها و دل‌آزردگی‌های شخصی، دل‌زدگی و به‌پوچی‌رسیدگی، بازکاوی حقوق پامال‌شده زنان ایرانی، تاختن‌های ناآگاهانه و ناجوانمردانه و مواردی از این دست تلقی می‌کند و ضمن آن که دولت ترکیه را متهم به فروکاستن تعالیم مولوی به مراسم سماع نمایشی می‌نماید، از «کتاب‌های ناسازی» که سپهسالار و افلاکی به‌منزله باورمندان اغراقگر شمس و مولوی نوشته‌اند، انتقاد می‌کند و استقبال خوانندگان ایرانی از رمان‌ها را حاصل «روان‌شناسی‌زدگی» آنان می‌داند» (همان: ۶۰-۶۱).

پاسخ:

ناقد محترم توجه دارند که بنده به نام هیچ‌کس اشاره نکرده‌ام، لذا مجاز بودم ذهنیت خود را به زبان بی‌اروم. هرچند ممکن است، به‌زعم ایشان بیان آن‌ها خوش نیاید. درضمن برخلاف تصور ایشان، دفاع نگارنده از شمس چون یک شخصیت ادبی نیست؛ سخن من بر سر دفاع از کسی است که دستگیر گم‌شدگان طریق حقیقت است و می‌دانم و می‌شناسم

که به نام شمس تبریزی چه کسانی می‌زیند و طی طریق می‌کنند. البته بر ناقد محترم ایراد نباید گرفت؛ زیرا ایشان دانش آموخته رشته ادبیات بوده و ممکن است، عرفان و عارفان برای ایشان فقط موضوع‌های درسی باشند، نه چیز دیگر. لذا می‌تواند، بی‌تفاوت بنشیند و از هر ناروایی که به ایشان برمی‌بندند، برنیاشوبد. روی سخن من در این جا محققان نیستند که درباره شمس تحقیق می‌کنند، بلکه کسانی هستند که آن‌ها را از نزدیک می‌شناسم و هر کدام به دلیلی پشت تخریب مرد حقی به نام شمس تبریزی پنهان شده‌اند.

۱۴. «نکته بسیار قابل ملاحظه دیگری که در این کتاب وجود دارد، تناقضات متعددی است که در قضاوت‌های متفاوت دیده می‌شود. نویسنده بدون این که معیار خاصی ارائه کند، به مقتضای نیاز اقدام به رد یا قبول روایت‌های افلاکی و سپهسالار نموده است، تاجایی که منطق کتاب از این گزینش‌های سوگیرانه متضرر شده است...» (همان: ۶۱).

پاسخ:

نمی‌دانم چرا ناقد محترم مطرح کردن تردید درباره درستی یک روایت را روا نمی‌دارند و به دنبال موضع‌گیری هستند، حال آن‌که نگارنده با طرح پرسش‌هایی خواننده را به تأمل و داوری می‌کشاند. آیا این شیوه درست است یا این که به جای خواننده فکر کردن؟

سخن آخر

در خاتمه باید گفته شود: نکته‌های ریز دیگری در نقد ایشان هست که برای رعایت اختصار از آن‌ها گذشتم و دوباره جا دارد از توجه ناقد محترم و زحمتی که در نگارش این یادداشت پذیرا شده‌اند، سپاسگزاری نمایم. توفیق بیشتر ایشان را در روشنگری برای کشف حقایق خواستارم.

منابع

موحد، محمدعلی (۱۳۶۷). مقالات شمس. تهران: خوارزمی.
گلمرادی، صدف (۱۳۹۸). «گاه سودای حقیقت گه مجاز: نقدی بر کتاب کیمیا پرورده حرم مولانا». فصلنامه ادبیات و هنر. سال دوم، شماره ۶. تابستان ۱۳۹۸: ۶۴-۵۱.